جلسه 137- 1379

**دوشنبه - 29/۰9/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

خلاصه عرض ما دیروز ما این بود که حکم جزئی اگر مردد باشد که مصداق جعل کلی قصیر هست یا جعل کلی طویل، استصحاب این حکم جزئی می شود استصحاب کلی قسم ثانی. مثل اینکه نمی دانیم که آیا نجاست این ثوب نجاست ذاتیه است یا نجاست عرضیه، بعد از شستن این ثوب استصحاب نجاست استصحاب کلی قسم ثانی هست، و یا نمی دانیم که امروز روز شنبه است و اذا کان یوم السبت فیجب علیک الجلوس فی المسجد الی الزوال فعلی شده است، یا روز یکشنبه است که اذا کان یوم الاحد فیجب علیک الجلوس الی الغروب. چون جعل به معنای مجعول کلی و قضیه حقیقیه اتحاد دارد با این حکم جزئی اتحاد الکلی مع فرده. و این مطلب را در بحوث تصریح کرده اند در ذیل بحث استصحاب در شبهات حکمیه، که استصحاب حکم و جعل کلی برای اثبات حکم جزئی این مشکلی ندارد، چون رابطه جعل کلی و حکم چزئی رابطه عنوان و معنون است، رابطه کلی و فرد است، (این تعبیر کلی و فرد تعبیر ماست، تعبیر بحوث عنوان و معنون است) و نه سبب و مسبب. ولذا ما نمی دانیم که آیا این حکم جزئی فرد این جعل کلی طویل هست یا فرد جعل کلی قصیر، این می شود مردد بین الفردین و استصحاب کلی قسم ثانی یعنی همین که مستصحب ما مردد باشد بین الفردین.

استصحاب ملکیت در تردید تأثیر فسخ بیع معاطاتی، استصحاب فرد است

ولکن در شبهات حکمیه این بیان ما نمی آید. مثلا ما نمی دانیم بیع معاطاتی در آن انشاء شده ملکیت لازمه یا ملکیت جائزه، بعد از فسخ بایع در بیع معاطاتی می خواهیم استصحاب کنیم بقاء ملکیت را، برخی گفته اند که این استصحاب کلی قسم ثانی است. مرحوم شیخ در مکاسب فرمود خیر این استصحاب فرد است. و حق با ایشان است، چرا؟

برای اینکه اگر ملکیت جائزه و ملکیت لازمه دو سنخ از ملکیت بودند، ما ملکیت در بیع معاطاتی مان مردد می شد بین دو فرد، یکی ملکیت جائزه و دیگری ملکیت لازمه، و استصحاب جامع بین الفردین می شد استصحاب کلی قسم ثانی. ولکن ملکیت یک نوع بیشتر نیست، جواز و لزوم حکم آن است، ملکیتی که لاتزول بفسخ احد المتبایعین این ملکیت لازمه است، ولکن این غیر از استمرار ملکیت لما بعد الفسخ چیز دیگری نیست، ملکیت را سنخ آخری نمی کند. ولذا یک فرد از ملکیت است، ولی نمی دانیم جعل این ملکیت جعل قصیر است یا جعل طویل. نه اینکه ما می دانیم دو جعل داریم، یکی جعل طویل و دیگری جعل قصیر، و این ملکیت نمی دانیم مصداق کدام یک از این دو جعل است، ابدا، در شبهه حکمیه همین جعل معین برای ملکیت در بیع معاطاتی، این جعل معین شک داریم در اینکه جعل طویل است یا جعل قصیر، نه اینکه ما دو جعل داریم که یکی طویل است و دیگری قصیر و شک داریم این ملکیت مصداق کدام یک از این دو جعل است تا بشود استصحاب کلی قسم ثانی، در شبهه حکمیه اینکه بیع معاطاتی لازم است یا جائز، جعل شده است ملکیت در بیع معاطاتی، وهذا الجعل لاندری هل هو جعل طویل او جعل قصیر، استصحاب ملکیت در شبهه حکمیه جاری می کنیم مثل بقیه استصحابها در شبهات حکمیه، اینکه استصحاب کلی قسم ثانی نمی شود.

استصحاب ملکیت در تردید بین هبه جائزه وصلح لازم، استصحاب کلی است

فلایقاس به موردی که نمی دانیم آیا این کتاب به عقد جائز به ما منتقل شد -به هبه جائزه به ما منتقل شد- یا به عقد لازم، نمی دانیم که مالک کتاب این کتاب را به ما صلح کرد تا لازم باشد یا هبه کرد تا جائز باشد، اینجا ما قبول داریم بعد از فسخ مالک سابق استصحاب بقاء ملکیت استصحاب کلی قسم ثانی خواهد بود، چرا؟ برای اینکه ما نمی دانیم این ملکیت ما آیا مصداق ملکیت موهوب له است در هبه جائزه، تا مرتفع باشد بعد از فسخ، یا مصداق ملکیة المتصالح است در عقد صلح که باقی باشد بعد از فسخ، این می شود استصحاب کلی قسم ثانی.

بحوث: هبه وصلح سبب ملکیت هستند، ولایختلف المسبب باختلاف السبب

خلافا لظاهر البحوث که معتقد است که هبه و یا صلح سبب ملکیت هستند، و طول و قصر سبب و یا اختلاف سبب موجب اختلاف مسبب نیست. مثل این می شود که ما نمی دانیم آیا حرارتی که موجود است در این اتاق مستند است به یک چراغ نفتی تا یک ساعته خاموش بشود و حرارت از بین برود، یا مستند است به بخاری گازی تا حرارت روزهای متمادی ادامه پیدا کند، خوب استصحاب بقاء حرارت که استصحاب کلی قسم ثانی نیست، چون عرفا حرارت این اتاق مسبب است از بخاری یا چراغ نفتی.

استاد: ملکیت موهوب له مسبب نیست، ‌مصداق متفاوتی از ملکیت متصالح است

ما این را قبول نداریم در حکم، معتقدیم ملکیت موهوب له در عقد هبه مصداق ملکیة الموهوب له در عقد هبه است، اگر این کتاب را به من ببخشند ملکیت من نسبت به این کتاب یک فردی است از ملکیت غیر از وقتی که به من صلح بکنند این کتاب را. یک جا ملکیة الموهوب له هست للهبة، یک جا ملکیة المتصالح هست لمورد الصلح، یکی حکم جزئی است که فرد یک جعل قصیر است، ودیگری یک حکم جزئی است که فرد جعل طویل است، و این ملکیت مردد است بین الفردین، می شود استصحاب کلی قسم ثانی.

این خلاصه این عرض ما.

مثال دوم: جریان استصحاب کلی نجاست مردد بین دم وبول

ولکن در جائی که حکم جزئی مشخص است جعلش، مثل المتنجس بالدم یجب غسله بالماء، نمی دانیم که این متنجس بالدم را با آب شستیم با با مایع مضاف شستیم، اصل موضوعی اگر نباشد که اثبات کند هذا ماء مطلق او ماء مضاف نوبت می رسد به استصحاب بقاء نجاست ثوب و این استصحاب فرد است، چون مردد نیست این نجاست بین اینکه فرد جعل طویل باشد یا فرد جعل قصیر، قطعا فرد این جعل المتنجس بالدم یغسل مرة واحدة بالماء هست، نمی دانیم غایت این جعل که غسل بالماء است حاصل شده است یا نشده است.

و این فرق می کند با لباسی که نمی دانیم متنجس به دم است یا متنجس به بول، یک بار آن را شستیم، بعد از اینکه یک بار شستیم شک می کنیم، می گوئیم اگر این نجاست ناشی از ملاقات بول است این نجاست باقی است چون نیاز به شستن بار دوم دارد، البول یصیب الثوب؟ قال اغسله مرتین، ولو با آب کر، إن غسلته فی ماء جار فمرة واحدة، بله اگر در آب جاری بشوری ثوب متنجس به بول را یک بار کافی است، نمی دانیم این ثوب متنجس به بول است که باید دوبار شسته بشود ولو با آب کر، یا متنجس به دم است یک بار شستن آن کافی است، بعد از شستن استصحاب نجاست کما صرح به السید الخوئی فی الفقه استصحاب کلی قسم ثانی است، منتهی این استصحاب کلی قسم ثانی ایرادی ندارد، اشکال هایی که به استصحاب کلی قسم ثانی گرفته اند در اینجا پیش نمی آید، چون استصحاب می کنیم نجاسة هذا الثوب را، اینکه جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز نیست، کون هذا الثوب نجسا موضوع است برای مانیعت فی الصلاة.

آقای صدر: نجاست انحلالی است

بله! مثل آقای صدر که معتقد است که نجاست اگر در این ثوب متعدد باشد هر نجاستی یک مانعیت فی الصلاة دارد، اگر این ثوب دو نجاست داشته باشد دو مانعیت فی الصلاة دارد، خب حکم انحلالی است.

استاد: نجاستهای موضع واحد از لباس، انحلالی نیست

ولکن ما این را قبول نداریم. بله اگر دو جای ثوب نجس باشد می شود دو نجس، در آنجا می پذیریم انحلال مانعیت را، ولی وقتی یک جای ثوب نجس است نمی دایم نجس شدید است یا نجس خفیف، اگر متنجس به بول است نجس شدید است و اگر متنجس به دم است نجس خفیف است، ویا اگر هم متنجس به بول است و هم متنجس به دم، طبق بعضی از احتمالات دو نجاست دارد، ولکن بالاخره یک موضع نجس است، لاتصل فی النجس، انحلال ندارد نسبت به شدت و ضعف نجاست یک محل، یا نسبت به تعدد نجاست یک محل، نخیر، لاتصل فی النجس، این موضعِ از ثوب نجس است چه به یک نجاست چه به دو نجاست چه به نجاست خفیفه و چه به نجاست شدیده، بعینها تأثیری در حکم ندارند، صرف الوجود کون الثوب نجسا موضوع است برای مانعیت فی الصلاة و برای منجسیت ملاقی، و استصحاب می گوید بعد از یک بار شستن هنوز این ثوب نجس است.

ما از همین فرع شروع کنیم فرع بلل مشتبه را هم در پایان بگوئیم بحث را تمام کنیم..

آقای خوئی: تقدم استصحاب عدم ملاقات الثوب للبول بر استصحاب النجاسة

آقای خوئی فرموده است ما قبول داریم استصحاب نجاست این ثوب بعد از غسل مرة واحدة به عنوان استصحاب کلی قسم ثانی جاری می شود، ولکن این در صورتی است که اصل موضوعی نداشته باشیم، اصل موضوعی عبارت است از عدم ملاقات هذا الثوب للبول، و این منشأ می شود که موضوع ما یطهر بالغسل مرة واحدة محقق شود.

استاد: اولا: عدم جریان استصحاب حکم نجاست، طبق مبنای آقای خوئی

اقول: ما دو اشکال به آقای خوئی داریم:

اشکال اول: آقا اگر شما اصل موضوعی هم نداشتید و نوبت به استصحاب حکمی می رسید باید می فرمودید طبق مبنای ما استصحاب حکم جزئی جاری نیست للشک فی بقاء موضوعه، یا مرحوم استاد باید می فرمود که استصحاب نجاست جاری نیست به عنوان استصحاب حکم جزئی لتعارض استصحاب بقاء المجعول مع استصحاب عدم الجعل الزائد، و رجوع می کردیم به قاعده طهارت، چون آقای خوئی و استاد معتقدند قاعده طهارت مقتضی دارد که در این موارد جاری بشود، کل شیئ نظیف حتی تعلم انه قذرٌ، قذرٌ می خوانند، هر چیزی محکوم به پاکی است مگر بدانی بالفعل نجس است، من که نمی دانم این ثوب بعد از شستن یک بار بالفعل نجس است، استصحاب هم که در نجس بودن او جاری نیست استصحاب در حکم است، لذا نوبت می رسد به همین قاعده طهارت.

آقای خوئی: دلالت ذیل موثقه بر بقاء نجاست: اذا علمت فقد قذر

بله در یک جائی در بحث مطهریت ماء آقای خوئی فرموده اند ذیل موثقه عمار که می گوید فاذا علمت فقد قذُر، ظاهر در این است که علم به حدوث قذارت کافی است که حکم بشود ظاهرا به اینکه این شیء قذرٌ ابدا مگر علم پیدا کنی به پاک شدن آن، فاذا علمت فقد قذُر، وقتی فهمیدی این ثوب نجس است دیگر او نجس است، یعنی الی الابد الی أن تعلم بطرو المطهر له.

استاد: مفاد ذیل تنجز قذارت در فرض علم است

ولکن انصافا این درست نیست، فاذا علمت فقد قذُر طبق مبنای شما یعنی فاذا علمت انه قذرٌ فقد قذُر أی تنجزت قذارته، وقتی فهمیدی این شیء بالفعل قذر است چون شما غایت را حتی تعلم انه قذرٌ می دانید، وقتی فهمیدی این شیئ بالفعل قذر است فقد قذُر، یعنی دیگر چاره ای نیست منجز است قذر بودنش، و ما لم تعلم فلیس علیک، نه اینکه فاذا علمت بانه قذرٌ یک آن فهمیدی این قذر است دیگر بگو قذرٌ الی الابد، کجای معنای موثقه عمار این است که آقای خوئی در بحث مطهریت ماء فرمود؟ ولذا استصحاب در حکم جزئی را که ایشان قبول ندارد مرحوم استاد هم قبول نداشتند، خوب نوبت می رسد به قاعده طهارت.

البته این طبق مبنای ما مشکلی به وجود نمی آورد، چون ما معتقدیم استصحاب حکم جزئی جاری است فی حد نفسه. علاوه بر اینکه قاعده طهارت قصور مقتضی دارد، چون شاید کل شیئ نظیف حتی تعلم انه قذُر باشد، که این ثوب قبل از این که یک بار او را بشوریم علمنا بانه قذُر.

اشکال دوم: موضوع خاص (وجوب غسل مرتین ملاقی بول) مرکب است نه مقید، پس استصحاب عدم الملاقاة مع البول ثابت نمیکند ملاقا بول نبوده

اشکال دوم: استصحاب عدم ملاقاة البول این جاری نیست، چون موضوع مرکب است نه مقید، ما از شما سؤال می کنیم، اگر یک مایعی استصحاب می گوید هنوز بول است، چون احتمال می دهیم به مروز زمان استحاله شده، منجمد شده بعد تبدیل شده به نمک مثلا، بالاخره ما شک در استحاله اعیان نجسه که می توانیم بکنیم، خوب استصحاب می گوید هذا کان بولا والان کما کان، اگر ملاقات کند با لباس ما این شیئی که مستصحب البولیه هست یا مستصحب الکلبیه است آیا شما حکم نمی کنید به نجاست ثوب ما؟ اگر موضوع مقید است که استصحاب کون هذا بولا که ثابت نمی کند ملاقی این شیء ملاقی البول است، اگر موضوع بسیط باشد، یعنی ملاقی البول، خود شما فرمودید که موضوع مرکب است، ملاقی شیئ و کون ذلک الشیئ بولا، ولذا استصحاب کون ذلک الشیئ بولا اصل مثبت نیست، اگر ملاقی البول عنوان بسیط بود استصاب کون ذلک الشیئ بولا عنوان بسیط ملاقی البول را ثابت نمی کرد به نظر شما.

ولذا موضوع مرکب است، وقتی موضوع مرکب بود ما دو تا خطاب داریم: یک خطاب عام و یک خطاب خاص، خطاب عام می گوید اذا لاقی ثوبک نجسا فاغسله مرة واحدة، خطاب خاص می گوید اذا لاقی ثوبک بولا فاغسله مرتین، این خطاب خاص مخصص آن خطاب عام است. خوب دقت کنید، در چه جزئی مخصص آن است؟ در جزئی که مخالف است، والا در جزئی که موافق است که با هم مشکلی ندارند. اجزاء موضوع این خطاب خاص را بررسی کنیم، اذا لاقی ثوبک البول، موضوع فاغسله مرتین شد مرکب، از چی؟ از اذا لاقی ثوبک شیئا و کان ذلک الشیئ بولا، طبق فرمایش آقای خوئی موضوع مرکب است اینجور می شود دیگر، فاغسله مرتین، موضوع خطاب عام هم این است که اذا لاقی ثوبک شیئا و کان ذلک الشیئ نجسا فاغسله مرة. خوب در جزء اول که اذا لاقی ثوبک شیئا با هم توافق دارند، او می گوید اذا لاقی ثوبک شیئا این هم می گوید اذا لاقی ثوبک شیئا، در آن جزء دوم با هم اختلاف دارند، جزء دوم در موضوع خطاب عام این بود که و کان ذلک الشیئ نجسا، در موضوع خطاب خاص این است که و کان ذلک الشیئ بولا. خوب خود شما به ما یاد داده اید فرموده اید خطاب عام معنون می شود به نقیض موضوع خطاب خاص، موضوع خطاب خاص وقتی شد اذا لاقی ثوبک شیئا و کان ذلک الشیئ بولا فاغسله مرتین، نقیضش این می شود که ولم یکن ذلک الشیئ بولا، این را می بریم قید خطاب عام قرار می دهیم، اذا لاقی ثوبک شیئا و کان نجسا ولم یکن بولا فاغسله مرة واحدة.

سؤال و جواب: شما می فرمایید ظاهر عناوین در ترکیب است، صریح فرمایش آقای خوئی این است در بحث استصحاب عدم ازلی که موضوع به نحو ترکیب اخذ می شود نه به نحو تقیید، تقیید خلاف ظاهر است، نگاه کنید بحث عام و خاص در بحث استصحاب عدم ازلی را، صریحا اینجور فرموده اند هم ایشان و هم مرحوم استاد.

پس شما باید استصحاب بکنید عدم کون ذلک الشیئ بولا را، نه اینکه ملاقات کنید عدم ملاقاة هذا الثوب للبول را.

شما می فرمائید ما که مشکل نداریم ما استصحاب عدم ازلی را قبول داریم حتی در عناوین ذاتیه، خوب آقا! شما مشکل ندارید، آنهایی که مشکل دارند با فرمایش شما ممکن است اغراء به جهل بشوند، شما دارید می گوئید استصحاب عدم ملاقات الثوب للبول کافی است، خوب کافی نیست، باید استصحاب عدم ازلی جاری بشود، استصحاب عدم کون ذلک الشیئ بولا. خوب این استصحاب عدم ازلی را شما قبول دارید، اما بزرگان اهل دقتی هستند مثل امام که قبول نداشتند استصحاب عدم ازلی را، یا مثل آقای صدر و آقای حکیم استصحاب عدم ازلی را در عناوین ذاتیه قبول ندارند، واین هم که استصحاب کنیم عدم کون هذا الشیئ بولا، چون مثل این است که استصحاب کنیم عدم کون هذا الشیئ انسانا. خود ما در استصحاب عدم ازلی اشکال داریم، ولذا چون استصحاب عدم ازلی مشکل است اصل موضوعی جاری نمی شود نوبت می رسد به اصل حکمی، که استصحاب بقاء نجاست است.

ولذا احتیاط این است که اگر شک کردیم که ثوبی ملاقات کرده با بول یا با دم احتیاطا آن را دو بار بشوریم به مقتضای استصحاب حکمی.

بله اگر قبلا ملاقات کرده با خون، بعد احتمال می دهیم بار دوم ملاقات کرده با بول، او مشکل ندارد، استصحاب می کنیم عدم ملاقات دوم را، چون اصل ملاقات با بول مشکوک است، اصل ملاقات مجدد با نجس دیگر مشکوک است، چون یک بار با خون ملاقات کرد اصلا ممکن است بول روی او نیفتاده بلکه افتاده روی کاسه دستشوئی که از محل ابتلاء خارج است، بله آنجا استصحاب عدم اصابت بول بود، بحث در اینجاست که می دانیم یک نجسی به این ثوب اصابت کردیم نمی دانیم آن نجس بول است یا دم است.

سؤال وجواب: ما شک داریم در اصابت، استصحاب عدم اصابت جاری می کنیم، اما در مانحن فیه یقین داریم نجس اصابت کرده به ثوب، نمی دانیم بول است آن نجس یا دم باید استصحاب عدم ازلی جاری کنیم.

استاد: مختار: ظهور عناوین در تقیید حرفی

البته ما این بحثها را طبق مبنای مشهور پیش می رویم، خودمان در این بحثها چون معتقدیم ظاهر عناوین در تقیید است منتهی تقیید حرفی، ولذا مجال برای اینکه اگر استصحاب عدم ازلی جاری نشود عدم کون هذا الشیئ بولا بتوانیم استصحاب کنیم در عدم الملاقات للبول مجال برای این هست. من فقط یک مثالی می زنم توضیح این بحث در جای خودش در بحث های آینده:

یک بحث در اول فقه مطرح است، در جایی که یک مایعی یک زمانی آب مطلق بود یک زمانی آب مضاف و ثوب متنجس را با آن شستیم، آقای خوئی فرموده نگران نباشید، ما استصحاب می کنیم عدم غسل هذا الثوب بالماء را، ولو استصحاب کون هذا ماءا با استصحاب عدم کونه ماءا تعارض کرد چون توارد حالتین بود، ولی استصحاب می کنیم عدم الغسل بالماء را.

در بحوث فی شرح العروة الوثقی اشکال کرده اند به آقای خوئی، گفته اند آقا موضوع الغسل بالماء بالاخره مقید است یا مرکب؟ اگر می گوئید موضوع مقید است، پس جائی که استصحاب می گوید این مایع آب است و لباستان را با این مایع مستصحب المائیه می شورید، ثابت نمی شود که شما غسل بالماء کرده اید، موضوع عنوان بسیط مقید است دیگر، خود آقای خوئی این مبانی را قبول دارد که الغسل بالماء اگر بسیط مقید باشد استصحاب کون هذا المایع ماءا ثابت نمی کند عنوان الغسل بالماء را. کجا قبول کرده؟ در اصول در بحث الصلاة مع الوضوء، گفته الصلاة مع الوضوء اگر عنوان بسیط باشد، استصحاب بقاء وضوء اثبات الصلاة مع الوضوء نمی کند، ولذا باید موضوع مرکب باشد از واقع دو جزء، نماز باشد وضوء هم باشد. خوب طبق آن بیان استصحاب عدم کون ذلک المایع ماءا اثبات نمی کند عنوان بسیط الغسل بالماء را، پس باید موضوع مرکب باشد، الغسل بشیئ و کون ذلک الشیئ ماءا.

بعد در بحوث فی شرح العروة الوثقی اشکال کرده اند به آقای خوئی، که آقا این دو جزء مرکب کدام جزئش مشکوک است که در او اصل جاری کنیم؟ الغسل بشیئ که مشکوک نیست، کون ذلک الشیئ ماءا مشکوک است که او مورد توارد حالتین بود اصل در او جاری نشد، پس چطور اصل در مرکب بما هو مرکبٌ جاری می کنید؟ وقتی مرکب شد یعنی واقع الجزئین نه عنوان بسیط منتزع از اجتماع الجزئین، واقع الجزئین که شد باید در جزء مشکوک اصل جاری کنیم نه در مجموع الجزئین، خود شما این را در بحث الصلاة مع الوضوء فرمودید.

سؤال وجواب: موضوع یا مرکب است یا مقید.

سؤال و جواب: اگر مرکب است پس شما در آن جزء مشکوک باید اصل جاری کنید، خود آقای خوئی در اصول اینجور می گوید، می گوید الصلاة مع الوضوء مرکب است، معنا ندارد بگوئید استصحاب بقاء وضوء تا زمان نماز جاری نیست ثابت نمی کند الصلاة مع الوضوء را یا تعارض می کند با استصحاب عدم الصلاة مع الوضوء، چون موضوع مرکب است. می گوئیم آقای خوئی در الغسل بالماء هم وقتی موضوع مرکب شد در جزء مشکوک اصل جاری کنید و هو کون ذلک الشیئ ماءا، او هم که توارد حالتین بود، پس دیگر نمی شود استصحاب کنید عدم الغسل بالماء را.

ما در آنجا یک مصادره وجدانیه کردیم از حرفهای بلادلیل که فقط شواهد عرفی بر آن اقامه کردیم، گفتیم نه، ظاهر الغسل بالماء ترکیب نیست، که الغسل بشیئ و کون ذلک الشیئ ماءا، بلکه تقیید است منتها تقیید با ادات حروف، نگفت اقتران و اجتماع الغسل مع کون المغسول به ماءا، عنوان اقتران و عنوان اجتماع را اخذ نکرد که عنوان اسمی است، لفظ باء را آورد، الغسل بالماء، از این باء فهمیدیم تقیید را، و معنای حرفی معنای آلی و اندکاکی است، عرف لحاظ استقلالی نمی کند.

جریان اصل در مقید در صورت عدم جریان اصل در جزء مقید

اگر اصل در آن جزءِ این عنوان مقید که ماء هست جاری بشود و ثابت بشود این مایع ماء است، عرف این را اصل سببی می داند، می گوید دیگر ما شک نداریم، وقتی اثبات کردیم هذا ماء اگر دیگر آثار شرعیه الغسل بالماء را بار نکنیم می شود نقض الیقین بالشک، شارع گفته هذا ماء دیگر، اگر من آثار الغسل بالماء را بر این بار نکنم وقتی لباس متنجس را با او می شورم حکم به طهارت این لباس نکنم عرف به من می گوید لم نقضت یقینک بالشک، می گوید چرا این لباس را نمی پوشی؟ اگر بگویم شاید آن مایع مضاف شده باشد و من لباسم را با ماء مضاف شسته ام، عرف می گوید لاتنقض الیقین بالشک، وقتی استصحاب می گوید آن آب هنوز آب مطلق است پس آثار غسل بالماء را بار کن دیگر. و اگر استصحاب در ماء بودن این مایع جاری نشد لتوارد الحالتین، ترکیب نیست که بگوئیم در الغسل بالماء اصل جاری نیست،نه نوبت می رسد به اصل مسببی استصحاب عدم الغسل بالماء. ما یک اداعای اینجوری داریم، فعلا ادعا را فقط مطرح می کنم.

اما چرا ما به این نتیجه تقیید حرفی رسیدیم؟ یک شاهدش را الان عرض می کنم:

چون دیدیم الصلاة مع الوضوء که آقای خوئی گفته استصحاب وضوء اصل مثبت نیست چون موضوع مرکب است، نماز بخوان وضوء داشته باش، نه اینکه تقید الصلاة مع الوضوء واجب است که اصل مثبت بشود استصحاب بقاء وضوء برای اثبات تقید الصلاة بالوضوء، آقای خوئی با این حرفش شرطیت وضوء را خراب کرد، وضوء شد جزء، آخه تا حالا ما فرق بین جزء و شرط را اینجور می شنیدیم که در جزء خود جزء امر دارد، اما در شرط تقید المشروط بالشرط امر دارد، خود آقای خوئی هم در جاهای دیگر اینجور می فرمود، خود آقای خوئی در بحث شرط در فقه در نماز در ساتر غصبی از همین راه گفت نماز در ساتر غصبی صحیح است، چون گفت امر رفته روی تقیدالصلاة بالتستر، حالا نهی برود روی تستر، ترکیب انضمامی است دیگر، آقای خوئی خودش گفت، گفت نهی رفته روی ذات شرط، امر نرفته روی ذات شرط، بلکه امر رفته روی تقید المشروط بالشرط تقید الصلاة بالتستر. حالا فهمیده ایم که ما خلاف فهمیده ایم، یعنی تناقض و تهافت می شود در کلام ایشان، خوب الصلاة مع الوضوء می گوید خود وضوء امر دارد، خوب اینکه شد جزء، این خلاف ظاهر است که خود وضوء امر داشته باشد.

وانگهی در شرطهای غیر اختیاری ایشان چه می گوید؟ صل فی الوقت، وقت که در اختیار من نیست، امر می کند به اینکه الان روز باشد، مگر دست من است، باید امر کند به تقید الصلاة بالنهار، امر به نهار که نمی تواند بکند، اینها منشأ شد که بگوئیم ظاهر این عناوین تقیید است منتهی تقیید حرفی است، اگر استصحاب مثبت ذات قید جاری بشود عرف این را اصل سببی می داند و رافع شک می داند، می گوید استصحاب می گوید قید هست دیگر، استصحاب می گوید که وضوء هست، استصحاب می گوید نهار هست، استصحاب در مانحن فیه می گوید در الغسل بالماء این مایع آب است، اگر آثار الغسل بالماء را بار نکنی نقض یقین به شک کرده ای، ولی اگر اصل سببی جاری نشد الغسل بالماء، الصلاة مع الوضوء، الصلاة فی الوقت این استصحاب عدم مانعی ندارد در آن جاری بشود.

مانحن فیه هم همینطور است، الملاقاة بالبول این عنوان ترکیبی را باشد، بلکه عنوان تقییدی حرفی است، اگر استصحاب گفت هذا بول او لیس ببول، این اصل سببی است در قید اصل جاری است، اگر نگفت نوبت می رسد به اصل در نفی مقید، استصحاب می کنیم عدم الملاقاة للبول را.

ولذا این اشکال دوم ما هم طبق این مبنای مصادره ای خودمان، یعنی طبق مبنایی که صرفا مصادره به مطلوب است و یک مقدار شواهدی بر آن اقامه کردیم می شود جواب داده بشود، اما طبق مبنای آقای خوئی و استاد ما نیاز به استصحاب عدم ازلی داریم، استصحاب عدم کون هذا المایع بولا استصحاب عدم کون ذاک النجس بولا، وهمه استصحاب عدم ازلی را قبول ندارند.

آقای صدر: جریان استصحاب عدم ازلی در عناوین ذاتیه، استاد: خلاف مبنا است

خوب آقای صدر چه جوری استصحاب عدم کون ذاک الشیئ بولا را جاری می کند، شما که استصحاب عم ازلی را در عناوین ذاتیه قبول ندارید، بالاخره تکلیف ما روشن بشود، شما بعضی جاها تصریح می کنید می گوئید در عناوین ذاتیه استصحاب عدم ازلی جاری نیست، چون مثلا این شبح اگر انسان است از ازل ماهیتش ماهیت انسان بوده منتهی موجود نبوده، اینجور می گوید دیگر. خوب نمی دانم چه جور در اینجا استصحاب عدم کون ذاک النجس بولا را جاری می کند.

این راجع به فرع اول که ما احتیاط می کنیم که یغسل مرتین هذا الثوب الملاقی للنجس که نمی دانیم آن نجس بول است یا دم، و تنها راه تخلص ما این است که این تقید حرفی را درست کنیم نوبت به استصحاب عدم الملاقاة للبول برسد. منتها آیا این کافی است یا کافی نیست اینها بحثهایی است که باید در جای خودش مطرح بکنیم.

لزوم غسل مرتین به علت عدم احراز تقید عام به "عدم الملاقاة مع البول" تا استصحاب عدم ملاقات مفید باشد

البته ما این بحث تقید حرفی را اینجا راه گشا نمی دانیم، یعنی جازم نیستیم به اینکه راه گشا است، چون بالاخره با این بیانی که موضوع خطاب عام معلوم نیست چیست، اذا لاقی الثوب نجسا ولم یلاق البول است، ما تقید حرفی را گفتیم و قبول هم داریم، ولی نمی توانیم جازم بشویم، آیا واقعا موضوع ما یطهر بالغسل مرة اذا لاقی الثوب نجسا ولم یلاق البول است؟ چه می دانیم، شاید اذا لاقی الثوب نجسا لیس ذلک النجس ببول باشد، علم غیب که نداریم موضوع چیست. ولذا مشکل اساسی ما اینجاست، ما استصحاب عدم ملاقات بول را جاری می کنیم، اما موضوع خطاب عام نمی دانیم چیست، کل ثوب لاقی النجس و لم یلاق البول است، تا استصحاب عدم ملاقات بول جاری کنیم، یا نه کل ثوب لاقی النجس و لیس ذلک النجس ببول است، تا نیاز به استصحاب عدم ازلی داشته باشیم که ما قبول نداریم. ولذا می گوئیم احتیاط لازم غسل هذا الثوب مرتین است.

یقع الکلام فی البلل المشتبه غدا انشاء الله.